

و. ای. لنین

نامه به کارگران آمریکا

ترجمه

ع. الف. خداپرست

انتشارات مازپار

قرار بود م. م. بورودین M.M. Borodin یکی از بلشویک‌های روسیه، این نامه را به آمریکا، که اخیراً در آنجا بسر میبرد، ارسال دارد. اما بعلت مداخلات ارتش بیگانه و محاصره روسیه که مشکلات قابل توجهی بیار آورده بود، این نامه را پ. ای. تراوین (سلف) (P.I. (Travin) (Sletov) به ایالات متحده برد.

اساسنامه دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و نیز یادداشت این دولت برای ویلسون رئیس جمهوری آمریکا مبنی بر متوقف ساختن مداخله در امور روسیه، ضمیمه این نامه بود.

سوسیالیست و روزنامه‌نگار معروف آمریکا جان رید John Reed، تمام این اسناد را در مطبوعات آمریکا به چاپ رسانید.

در دسامبر ۱۹۱۸ برگردان خلاصه شده‌ای از این نامه در مجله هفتگی «مبارزه طبقاتی» The Class Struggle نیویورک و مجله هفتگی «عصر انقلابی» The Revolutionary Age بوستون به چاپ رسید. این دو مجله ارگان جناح چپ حزب سوسیالیست آمریکا بودند. مجله عصر انقلابی بوسیله جان ریدوسن کاتایاما Sen Katayama منتشر می‌شد.

این نامه که علاقه شدید خوانندگان را برانگیخت، چندین بار در نسخه‌های متعدد از روی متن مجله مبارزه طبقاتی چاپ و منتشر گردید. بعداً نیز چندین بار در مطبوعات سوسیالیستی و بورژوازی آمریکا و اروپای غربی چاپ شد. مثلاً در سال ۱۹۱۸ در شماره‌های ۲۸ و ۲۹ مجله سوسیالیستی فرانسه بنام «فردا» Demain و در شماره ۱۳۸ مجله «ندا» The Call ارگان حزب سوسیالیست بریتانیا به چاپ رسید. همچنین مجله «عمل» Die Aktion چاپ برلین در سال ۱۹۱۸ در شماره‌های ۵۱ و ۵۲ خود و سایر نشریات دیگر آنرا منتشر کردند.

نامه مزبور در نیویورک به صورت جزوه‌ای که شامل عبارات حذف شده در چاپ‌های قبلی بود، در سال ۱۹۳۴ به زیور طبع آراسته گردید. این نامه از جانب سوسیالیست‌های چپ آمریکا وسیعاً مورد استفاده قرار گرفته و چون وسیله‌ای برای کمک به تکامل جنبش کارگری و کمونیستی در آمریکا و اروپا به کار گرفته شد. نامه مزبور به کارگران پیشرو کمک کرد تا ماهیت امپریالیسم و نیز تغییرات انقلابی همه جانبه دولت روسیه را بدقت ارزیابی کنند. نامه لنین سبب شد تا در آمریکا بر علیه مداخله نظامی آن کشور در روسیه، اعتراض‌های عظیمی صورت گیرد.

رفقا! يك بلشويك روسی که در انقلاب سال ۱۹۰۵ شرکت داشته و پس از آن چندین سال در کشورتان زندگی کرده به من پیشنهاد نمود که نامه‌ام را بدست شما برساند. من پیشنهادش را با شادی بی‌پایانی پذیرفتم، زیرا که درست در این لحظه، کارگران انقلابی آمریکا باید از عهدۀ انجام نقشی مهم و استثنائی به‌مثابه دشمنان سرسخت امپریالیسم آمریکا برآیند. آنهم گستاخترین، نیرومندترین و جدیدترین امپریالیسمی که برای کشتار ملت‌ها در تقسیم منافع و دارائی‌های جهان در بین سرمایه‌داران، به‌وحدتی جهانی دست یازیده است. درست در همین لحظه، میلیاردرهای آمریکائی، این برده‌داران نوین، حملهٔ نیروهای مسلح امپریالیست‌های وحشی انگلیس - ژاپن را به‌منظور درهم شکستن نخستین جمهوری سوسیالیستی جهان - مستقیم یا غیرمستقیم، آشکارا یا ریاکارانه پنهان، فرقی نمی‌کند - تصویب کردند. بدین ترتیب آنان در تاریخ خونین امپریالیسم خونخوار، صفحه‌ای غم‌انگیز را ورق زده‌اند.

تاریخ آمریکای جدید و متمدن با یکی از بزرگترین جنگ‌های براستی رهائی‌بخش و انقلابی آغاز شد. این جنگ‌ها در مقایسه با جنگ‌های متعدد پردامنه‌ای که به‌منظور و ظفر صورت می‌گرفتند، بسیار محدودند و در شمار جنگ‌های کنونی امپریالیستی که از کشاکش میان پادشاهان، ملاکان یا سرمایه‌داران در تقسیم زمین‌های غصبی یا منافع نامشروع حاصل شده است، قرار ندارند. و آن جنگ مردم آمریکا بر ضد غارتگران بریتانیائی خود بود. غارتگرانی که آمریکا را چون

مستعمره و مردمش را چون بردگان در اختیار داشتند و استثمار می‌کردند. همان گونه که این زالوهای «تمدن» هنوز هم به استثمار و استعمار صدها میلیون از مردم در هندوستان، مصر و سراسر جهان سرگرم هستند.

حدود ۱۵۰ سال از آن زمان گذشته و تمدن بورژوائی تمام ثمرات تجملی خود را بیار آورده است. آمریکا از نظر سطح تکامل نیروهای تولیدی حاصل از کوشش‌های جمعی انسانی، در بکارگیری دستگاههای ماشینی و تمام ابزارهای عجیب مهندسی جدید، در میان ملت‌های آزاد و باسواد، مقام نخست را احراز کرده است. در همان حال، آمریکا از نظر وجود فاصله و ژرفای ورطه‌ای که میان مشتی میلیاردر متکبر که در کثافات و خوشگذرانی‌ها در غلتیده‌اند با میلیون‌ها نفر از مردم زحمتکش که پیوسته راه بسوی فقر می‌برند، یکی از بزرگترین کشورهای جهان است.

مردم آمریکا که با مبادرت به جنگی انقلابی علیه بردگی و فئودالیسم، نمونه‌ای از خود در جهان برجای نهادند، اکنون در دست مشتی میلیاردر، در تازه‌ترین مقیاس سرمایه‌داری بردگی مزدوری اسیر هستند. آنان برای سود رسانی به توانگران پست فطرت، نقش جانیان مزدوری را ایفا می‌کنند که در سال ۱۸۹۸ فیلیپین را به بهانه «آزاد سازی» مردمش در چنگ خود گرفته و به منظور درهم شکستن جمهوری سوسیالیستی روسیه، در سال ۱۹۱۸ به بهانه «حمایت» از آن در مقابل آلمانی‌ها دست به کوشش زده است.

لکن چهار سال کشتار ملت‌ها به دست امپریالیست‌ها بی‌نتیجه نبوده است. حقایق مسلم و تردیدناپذیر، فریب و اغفال مردم سراسر جهان را بوسیله غارتگران رذلی چون بریتانیا و آلمان، کاملاً روشن ساخته است. نتایج این چهار سال جنگ و ستیز، خط‌مشی کلی سرمایه‌داری را در برافروختن آتش جنگ میان غارتگران به منظور تقسیم غنیمت‌ها، آشکار نمود. آن دسته که ثروتمندتر و نیرومندتر بودند، بیشترین سود را بدست آوردند و آنانی که ضعیف‌تر بودند، غارت شدند، زجر

کشیدند، شکست خوردند و در نهایت نابود گردیدند.

غارتگران امپریالیست بریتانیا از نظر تعداد «بردگان مستعمراتی» قویترین کشورها بودند. سرمایه‌داران بریتانیا حتی ذره‌ای از قلمرو «خودشان» را از دست ندادند. (مثلاً سرزمین‌هایی که چندین قرن در چنگ خود داشتند.) همچنین آنان تمام مستعمرات آلمان را در آفریقا در دست گرفتند. آنان بین‌النهرین و فلسطین را فراچنگ آوردند، یونان را درهم شکستند و برای غارت و چپاول روسیه دست بکار شدند.

غارتگران امپریالیست آلمان، از نظر سازماندهی و انضباط ارتش «خودشان» بسیار قوی بودند، اما مستعمرات کمی در اختیار داشتند. آنان تمام مستعمرات خود را از دست داده بودند. ولی به غارت‌نیمی از اروپا پرداخته، تعداد بیشماری از کشورهای کوچک و ملت‌های ضعیف را درهم شکستند. چه جنگ بزرگ «آزادی بخشی» از دو طرف در گرفته بود! این دو دسته غارتگر، سرمایه‌داران انگلیس - فرانسه و آلمان بانوکراانشان سوسیال - شوونیسیست‌ها، چه خوب در کنار یکدیگر قرار گرفتند. مثلاً سوسیالیست‌هایی که بسوی بورژوازی «خودشان» کشیده شدند، به «دفاع از کشورشان» پرداختند!

میلیاردرهای آمریکائی، نسبت به دیگران هنگفت‌ترین ثروتها را داشتند و از نظر جغرافیائی نیز از بیشترین امنیت برخوردار بودند. آنان بیشتر از بقیه سود و منفعت برده‌اند. آنان تمام کشورها حتی ثروتمندترینشان را خراج‌گزار خود کرده‌اند و از این راه صدها میلیارد دلار به جیب زده‌اند. پولی که هر دلار آن آلوده کثافتی است: کثافت قراردادهای پنهانی بین بریتانیا و «متحدانش»، بین آلمان و تیول‌هایش؛ قراردادهائی به‌منظور تقسیم غنیمت‌ها و «کمک» متقابل برای استثمار کارگران و تعقیب سوسیالیست‌های انترناسیونالیست. هر دلار از این پول کثافت قراردادهای جنگی «سودآور» را بر خود دارد. قراردادهائی که در هر کشور ثروتمندان را ثروتمندتر و بینوایان را بینواتر می‌ساخت. آری، هر دلار لکه‌ای از خون با خود داشت.

لکه‌ای خون از اقیانوسی خونین که ده میلیون کشته و بیست میلیون علیل و ناقص عضو، در جنگی بزرگ، باشکوه، رهائی بخش و مقدس برجای نهاد. جنگی با این هدف که معلوم شود آیا غارتگران بریتانیا یا آلمان باید غنیمت‌های بیشتری فرادست آورند یا نه. اینکه جانیان بریتانیا یا آلمان به‌منظور درهم شکستن ملت‌های ضعیف سراسر جهان باید از بیشترین نیرو و قدرت برخوردار باشند.

در حالیکه غارتگران آلمان از جهت بیرحمی و شرارت در جنگ گوی سبقت از همگان در ربودند، غارتگران بریتانیائی نه تنها از نظر تعداد مستعمراتی که فراچنگ آوردند بلکه از نظر حيله‌گری در ایفای نقش دورویی و ریاکاری نفرت‌انگیزشان، چنان کردند که بادهم به‌گردشان نمی‌رسد. در همین زمان حاضر، روزنامه‌های بورژوازی انگلیس - فرانسه و آمریکا در میلیون‌ها و میلیون‌ها نسخه انتشار می‌یابد. این روزنامه‌ها سرشار از دروغ و تهمت به‌روسیه است و با ریاکاری تمام می‌کوشند حملات تعرضی و غارت‌گرانه خود را به‌روسیه، زیر پوشش «حمایت» روسیه در برابر آلمان موجه جلوه بدهند.

برای نشان دادن بطلان این دروغ حقارت بار و ننگین، احتیاج به توضیح زیادی نیست. فقط کافی است که به یک واقعیت آشکار اشاره شود. در اکتبر سال ۱۹۱۷، پس از اینکه کارگران روسیه حکومت امپریالیستی خود را سرنگون کردند، دولت جدید روسیه، دولت کارگران و دهقانان انقلابی، صراحتاً صلح عادلانه‌ای را پیشنهاد کرد. صلحی بدون الحاق یا پرداخت غرامت؛ پیشنهاد صلحی که در آن حقوق برابر و مساوی تمام ملت‌ها کاملاً تضمین شده بود. این دولت به تمام کشورهای متخاصم چنین صلحی را پیشنهاد نمود.^(۱)

اما این بورژوازی انگلیس - فرانسه و آمریکا بود که از پذیرش پیشنهاد صلح ما سرباز زد. این آنان بودند که حتی از مذاکره درباره خطوط کلی صلح با ما خودداری کردند! آنان بودند که به منافع تمام ملت‌ها خیانت ورزیدند. آنان بودند که به کشتارهای امپریالیستی

خود ادامه دادند!

آنان با امید کشاندن مجدد روسیه به يك جنگ امپریالیستی، از شرکت در مذاکرات صلح امتناع ورزیدند و باعث تقویت و تثبیت موضع سرمایه‌داران آلمانی شدند که در نتیجه آن، قرارداد الحاقی و سنگین صلح برست^(۳) را بر روسیه تحمیل کرد.

تصور چیزی نفرت‌انگیزتر از ریاکاری بورژوازی انگلیس - فرانسه و آمریکا که اکنون ما را به خاطر قرارداد صلح برست «سرزنش» می‌کنند؛ بسیار مشکل است. تمام سرمایه‌داران آن کشورها که توانستند مذاکرات صلح برست را به صورت مذاکرات کلی برای صلحی عمومی درآورند، ما را «متهم» می‌شناسند! خون آشامان امپریالیست انگلیس - فرانسه که از غارت و چپاول مستعمرات و کشتار ملت‌ها، سودهای کلان نصیب خود کرده‌اند، پس از مذاکرات برست تقریباً چندین سال جنگ را ادامه دادند و هنوز هم ما بلشویک‌ها را که صلحی عادلانه به تمام کشورها پیشنهاد کرده‌ایم، «متهم» می‌دانند. از آنجائی که ما قراردادهای پنهانی و جنایت‌آمیزی را که بین تزار مخلوع و سرمایه‌داران انگلیس - فرانسه منعقد گردیده بود، پاره کرده‌ایم و آنرا منتشر ساخته در معرض رسوائی عمومی قرار دادیم، در نظر آنان «متهم» محسوب می‌شویم.

کارگران سراسر جهان، بی‌توجه به کشوری که در آن بسر می‌برند، بر ما درود می‌فرستند؛ با ما همدردی می‌نمایند و ما را به خاطر درهم شکستن حلقه آهنین روابط امپریالیستی، قراردادهای ننگین امپریالیستی و قیود امپریالیستی، تحسین می‌کنند. آنان ما را تحسین می‌کنند زیرا که موانع استقلال را درهم شکسته‌ایم و برای انجام چنین امری سنگین‌ترین قربانی‌ها را داده‌ایم. برای اینکه، بعنوان جمهوری سوسیالیستی، هرچند که از جانب امپریالیست‌ها مورد حمله و غارت قرار گرفته، از جنگ‌های امپریالیستی اجتناب ورزیده‌ایم و پرچم صلح را برافراشته‌ایم. درفش سوسیالیسم را که همه جهان نظاره‌گر آن باشند.

چندان جای شگفتی نیست که دارودسته امپریالیست‌های بین‌المللی به خاطر این امر از ما متنفر باشند و ما را «متهم» سازند. همچنین تمام نوکران امپریالیست از جمله انقلابیون سوسیالیست جناح راست و منشویک‌های خودمان، ما را «متهم» می‌دانند. تنفر این سگان خانگی امپریالیسم که نوك تیز آن متوجه بلشویک‌ها و همگامی و همپائی طبقه کارگر آگاه سراسر جهان است، ما را بیشتر از همیشه به‌درستی هدفمان متقاعد می‌سازد.

يك سوسیالیست واقعی از درك این موضوع عاجز نخواهد بود که برای نیل به پیروزی بر بورژوازی، برای انتقال قدرت به کارگران و به منظور آغاز انقلاب جهانی پرولتاریائی، با وجود سخت‌ترین فداکاری‌ها، ما نمی‌توانیم و نباید به خود تردید راه دهیم. حتی اگر بخشی از سرزمین خود را فدا کنیم و از جانب امپریالیسم متحمل شکست‌های سنگینی بشویم. يك سوسیالیست واقعی، میل و علاقه‌اش را نسبت به کشور «خود» با انجام بیشترین فداکاری در به‌جلو راندن هدف انقلاب سوسیالیستی با کردارهای خود، ثابت خواهد کرد.

امپریالیست‌های بریتانیا و آلمان به خاطر هدف «خودشان» که همان پیروزی در کسب سرکردگی جهانی است، در ویران‌سازی و نابودی کامل تعداد بیشماری از کشورها، از بلژیک و عربستان گرفته تا فلسطین و بین‌النهرین، لحظه‌ای تردید نکرده‌اند. اما آیا سوسیالیست‌ها با اهداف «خودشان» باید صبر کنند؟ آیا آنان باید با این اهداف خود که همان رهاسازی مردم زحمتکش سراسر جهان از زیر یوغ سرمایه، پیروزی جهانی و دوام صلح می‌باشد، تا یافت شدن راهی بدون هیچ‌گونه فداکاری، صبر کنند؟ آیا باید تا کسب يك پیروزی سهل و آسان «ضمانت شده» از درگیر شدن به‌نبردی دیگر بترسند؟ آیا آنان باید تمامیت و امنیت «سرزمین پدریشان» را که زاده خصوصیات بورژوازی است، بر منافع انقلاب سوسیالیستی جهانی ترجیح دهند؟ بی‌شرم‌های جنبش سوسیالیستی بین‌المللی که چنین اندیشه‌ای را در سر می‌پرورانند، نوکرانی که در برابر ارزش‌های بورژوازی سر بر

خاک می‌سایند، بارها و بارها محکوم شده‌اند.

امپریالیست‌های لاشخوار انگلیس - فرانسه و آمریکا ما را به انعقاد «موافقت‌نامه‌ای» با امپریالیسم آلمان «متهم» می‌سازند. این کمال دورویی و رذالت است که در حالیکه از مشاهده ابراز همدردی کارگران «خودشان» لرزه بر اندامشان افتاده است، حکومت کارگران را چنین بیشرمانه به باد تهمت‌های نازوا بگیرند. روشن است که سرانجام پرده از روی دورویی و تزویرشان به کنار خواهد رفت. آنان چنین وانمود می‌کنند که میان توافقی که «سوسیالیست»ها و بورژوازی (خواه ملی خواه خارجی) علیه کارگران و زحمتکشانش منعقد کرده‌اند و توافقی که به خاطر حمایت از کارگرانی که بورژوازیشان را شکست داده‌اند، تفاوتی نمی‌بینند. توافقی که با بورژوازی ملی از رنگی خاص علیه بورژوازی از نوعی دیگر به عمل آمده تا اینکه بتواند از تناقضات و تضادهای موجود میان گروههای مختلف بورژوازی بهره‌گیری کند.

در واقع امر، هر اروپائی به‌خوبی متوجه این اختلاف می‌شود و همانطور که نشان خواهیم داد، مردم آمریکا نیز مخصوصاً «نمونه‌ای» برجسته از آن در تاریخشان دارند. موافقت‌نامه پشت موافقت‌نامه وجود دارد و همانطوریکه فرانسویان می‌گویند: همان آتش است و همان کاسه.*

هنگامی که در فوریه ۱۹۱۸ خون‌آشامان امپریالیست آلمان نیروهای خود را بسوی نیروی بدون اسلحه و از هم گسیخته روسیه که به یکپارچگی و وحدت منافع بین‌المللی پرولتاریا قبل از آنکه انقلاب جهانی کاملاً نضج بگیرد، معتقد بودند، گسیل داشتند، من حتی لحظه‌ای در انعقاد «موافقت‌نامه»ای با سلطنت خواهان فرانسوی تردید روا نداشتم. سروان سادول Sadoul، افسر ارتش فرانسه که ظاهراً در حرف‌هایش با بلشویک‌ها همدردی می‌کرد، اما در اعمالش نوکر سرسپرده امپریالیسم فرانسه بود، یکی از افسران فرانسوی بنام

* Fagots et fagots

دولو برساك De lubersac را به ملاقات من آورد. دولو برساك گفت: «من يك سلطنت خواه هستم. تنها هدف من اطمینان از شکست آلمان است.» من در پاسخ به او گفتم: «حرفی در این مسأله نیست.» اما این موضوع حداقل به خاطر خدمات ویژه‌ای که افسران فرانسه و کارشناسان انفجار آماده بودند برای ما انجام دهند، مرا از انعقاد «موافقت‌نامه‌ای» با دولو برساك باز نداشت. در آن موقع به منظور جلوگیری از حمله آلمان ما مجبور بودیم خطوط راه آهن را منفجر کنیم. این نمونه‌ای از «موافقت‌نامه‌ای» است که هر کارگر آگاه آنرا تأیید خواهد کرد. موافقت‌نامه‌ای که حافظ منافع سوسیالیسم است. من و آن سلطنت خواه فرانسوی دست یکدیگر را فشردیم، در حالیکه می‌دانستیم هر يك از ما با کمال میل اعدام «شريك» طرف قرارداد خود را آرزو می‌کند. اما برای مدت زمانی منافع ما با یکدیگر گره خورده بود. در مقابل پیشروی آلمان غارتگر، به خاطر منافع روسیه و انقلاب سوسیالیستی جهانی، «ما» منافع متقابل و برابر و غارتگرانه دیگر امپریالیست‌ها را نیز مورد استفاده قرار دادیم. بدین ترتیب ما منافع طبقه کارگر روسیه و دیگر کشورها را در نظر گرفتیم. ما پرولتاریا را نیرومند ساختیم و بورژوازی را در سراسر جهان تضعیف کردیم. ما حتی به روش‌هایی که در هر جنگ، مانور نظامی، حیل‌های جنگی و عقب‌نشینی کاملاً قانونی و اساسی است، متوسل شدیم تا بتوانیم لحظه فرار رسیدن انقلاب رشد یابنده پرولتاریا را که در تعدادی از کشورهای پیشرفته کاملاً نضج گرفته است، پیش‌بینی کنیم.

هر قدر که خون‌ریزان امپریالیست انگلیس - فرانسه شدیداً خشمگین شوند، هر قدر که آنان به ما تهمت زنند و با اینکه آنان به روزنامه‌های انقلابیون سوسیالیست راست، منشویک‌ها و سایر روزنامه‌های اجتماعی وطن پرست چندین میلیون رشوه میدهند، با اینحال اگر از جانب نیروهای انگلیس - فرانسه حمله‌ای متوجه روسیه باشد، من حتی ثانیه‌ای هم در انعقاد «موافقت‌نامه‌ای» مشابه با خون

آشامان امپریالیست آلمان درنگ نخواهم کرد. من به خوبی و کاملاً می‌دانم که از جانب پرولتاریای روسیه، آلمان، فرانسه، بریتانیا و آمریکا که مجهز به سلاح آگاهی طبقاتی هستند، تاکتیک‌هایم مورد تأیید قرار می‌گیرد. خلاصه اینکه سراسر جهان متمدن آنرا تأیید خواهد کرد. چنین تاکتیک‌هایی سبب می‌شود که کار انقلاب سوسیالیستی آسان گردد و آنرا تسریع نماید. باعث می‌شود که بورژوازی بین‌المللی ضعیف گردد و در مقابل، موقعیت طبقه کارگر را که در حال درهم شکستن بورژوازی است، نیرومند می‌گرداند.

مدتها قبل نیز مردم آمریکا به نفع انقلابشان به چنین تاکتیک‌هایی متوسل شدند. هنگامی که آنان به جنگ بزرگ رهایی بخش خود علیه استثمارگران بریتانیا مبادرت ورزیدند، از حضور استثمارگران فرانسوی و اسپانیایی نیز که بخشی از این سرزمین را که اکنون ایالات متحده آمریکا شمالی نام دارد در اختیار خود داشتند، برضد استثمارگران بریتانیایی سود جستند. مردم آمریکا در این جنگ صعب و دشوار برای کسب آزادی با برخی از استثمارگران، به منظور درهم کوبیدن سایر استثمارگران، «موافقت‌نامه‌هایی» منعقد کردند. این بود که استثمارگران را تضعیف نمایند و بدین طریق کسانی را که بطرز انقلابی برضد آنان هدفشان استثمار می‌جنگیدند نیرومند و قوی ساختند. آنان منافع مردم فرودست را مدنظر خود قرار داده بودند. مردم آمریکا از کشاکش میان فرانسه، اسپانیا و بریتانیا بسود خود استفاده کردند. گاهی اوقات آنان حتی دوش به دوش هم علیه استثمارگران بریتانیا می‌جنگیدند. ابتدا آنان بریتانیا را شکست دادند و سپس خود را از زیر یوغ فرانسه و اسپانیا (تا اندازه‌ای هم با پرداخت پول) رهایی بخشیدند.

چرنیشفسکی انقلابی معروف روس گفته است که عملکرد تاریخی مانند پیاده رو خیابان نوسکی^(۴) نیست. يك انقلابی کسی است که انقلاب پرولتری را تنها به «این شرط» که آن انقلاب به آسانی و راحتی صورت می‌گیرد، نخواهد پذیرفت. اگر کسی معتقد باشد که از

همان ابتدا فعالیت پرولتاریای تمام کشورهای مختلف باهم در آمیخته است، اینکه شکست حتمی است و راه انقلاب آزاد و مستقیم ادامه دارد و از اینرو در حرکت بسوی پیروزی تحمل سنگین‌ترین تلفات لازم نمی‌باشد، اینکه در «قلعه محاصره شده به انتظار فرصت نشیند» یا به‌راهی طولانی، فوق‌العاده باریک و غیر قابل عبور با مسیرهای کوهستانی پیچ در پیچ و خطرناک دلخوش کند، چنین شخصی انقلابی نیست. او خودش را هنوز از قید خصوصیت فضل فروشی خاص روشنفکران بورژوازی رها نکرده است. چنین شخصی دائم در حال جذب شدن و غلتیدن در جبهه بورژوازی ضدانقلاب است. مانند انقلابیون سوسیالیست راست، منشویک‌ها و حتی (البته بسیار پندرت) انقلابیون سوسیالیست چپ ما.

با تقلید از بورژوازی، این آقایان دوست دارند که ما را به «بی‌نظمی» در انقلاب، به «ویران‌سازی» ضعف، بیکاری و کمبود مواد غذایی سرزنش کنند. این اتهامات که بسیار ریاکارانه هستند از سوی کسانی ارائه می‌شود که از جنگ امپریالیستی استقبال بعمل می‌آورند و از آن حمایت می‌کنند. این جنگ امپریالیستی است که سبب تمام بدبختی‌هاست. انقلاب حاصل از جنگ، از مشکلات دهشتناک و رنج‌ها و دردهائی که این جنگهای طولانی و خانمان برانداز و نیز کشتار ارتجاعی ملت‌ها برجای گذاشته، نمی‌تواند برکنار بماند. از اینکه ما را به خاطر «ویران‌سازی» صنعت یا به علت «ایجاد وحشت» (ترور) سرزنش می‌کنند، کاری ریاکارانه و از روی فضل فروشی تنگ نظرانه است. این نشان می‌دهد که آنان از درک شرایط اساسی خشونت در مبارزه طبقاتی ناتوان هستند. خشونتی که به بیشترین حد شدت خود میرسد و انقلاب نام دارد.

حتی موقعی که اینگونه «مفتریان» از «شناخت» مبارزه طبقاتی دم می‌زنند، شناخت آنان از چهارچوب شناسائی لفظی فراتر نمی‌رود. آنان به‌دامان ناکجاآباد مبتدلی* در می‌غلتنند که در آن «سازش کاری» و «همکاری» طبقاتی جای مبارزه طبقاتی را گرفته است. زیرا که در

* Philistine Utopia

دوران انقلابی، مبارزه طبقاتی همیشه و به گونه اجتناب ناپذیری، در هر کشوری صورت جنگ داخلی را به خود گرفته و جنگ داخلی هم بدون ایجاد شدیدترین ویرانی‌ها، ترور و در تنگنا قرار دادن دموکراسی فرمایشی به خاطر منافع این جنگ، غیرقابل درک می‌باشد. اما کشیشان چرب زبان، خواه مسیحی و خواه «غیر روحانی» که به کسوت سوسیالیست‌های پارلمانی و برج عاج نشین درآمدده‌اند، هرگز نمی‌توانند این ضرورت را درک و احساس کنند. فقط انسان بی‌روح داستان «آدم درون غلاف»^۶ است که می‌تواند از انقلاب اجتناب ورزد. زیرا تاریخ نشان داده است که بزرگترین مشکلات بشر، تنها از طریق مبارزه و جنگ حل گردیده است. به همین دلیل چنین شخصی سعی می‌کند از درگیر شدن در نبردی که مستلزم بیشترین حد دشواری و قاطعیت در يك زمان است، خود را کنار بکشد.

مردم آمریکا دارای سنتی انقلابی هستند و بهترین نمایندگان پرولتاریای آمریکا، که مکرراً یکپارچگی و وحدت کامل خود را با ما بلشویک‌ها اعلام کرده‌اند، این سنت انقلابی را پذیرفته‌اند. این سنت انقلابی همان جنگ رهائی بخش آنان در قرن هیجدهم برضد بریتانیا و جنگ داخلی آنان در قرن نوزدهم می‌باشد. از بعضی جهات، اگر ما فقط به مسأله «ویرانی» بعضی از شاخه‌های صنعت و اقتصاد ملی نظر بيفکنیم، متوجه می‌شویم که آمریکا در سال ۱۸۷۰ نسبت به سال ۱۸۶۰ از این نظر عقب‌تر بود. لیکن کمال فضل فروشی و بی‌خبری خواهد بود اگر کسی صرفاً به خاطر این دلائل، اهمیت عظیم جهانی - تاریخی، مترقیانه و انقلابی جنگ‌های داخلی آمریکا را در فاصله سالهای ۱۸۶۳-۶۵ انکار کند.

نمایندگان بورژوازی چنین درک می‌کنند که برای الغای بردگی سیاهان و انقراض فرمانروائی برده‌داران، شایسته است که بگذاریم کشور بسوی جنگ داخلی بسیار طولانی سوق داده شود و به غرقاب ژرف خرابی‌ها، ویرانی‌ها و ایجاد وحشت (ترور) که همپا و همگام با هر جنگ است، درافتد. اما اکنون، هنگامی که ما وظیفه بسی

بزرگتری را که همان اضمحلال سرمایه‌داری و بردگی مزدوری و انقراض فرمانروائی بورژوازی کنونی است، در پیش روی خود داریم، نمایندگان و مدافعان بورژوازی و نیز سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب که از بورژوازی به‌هراس می‌افتادند و به‌همین جهت از انقلاب روی می‌گردانند، نمی‌توانند و نمی‌خواهند این مسأله را که جنگ داخلی امری لازم و قانونی است، درک کنند.

کارگران امریکا از بورژوازی تبعیت نخواهند کرد. آنان به‌خاطر جنگ داخلی برضد بورژوازی، با ما خواهند بود. تمام تاریخ جهان و جنبش کارگری امریکا، اعتقاد مرا در این مورد نیرومند می‌سازد. من در اینجا جملاتی از یوجین دبس* یکی از محبوبترین رهبران پرولتاریای امریکا را که در روزنامه Appeal to Reason (۷) نوشته شد، فرام می‌خوانم. تا پایان سال ۱۹۱۵ که دبس مقاله «برای چه خواهم جنگید» را نوشت (من عنوان این مقاله را در آغاز سال ۱۹۱۶ در جلسه سخنرانی عمومی کارگران در برن پایتخت سوئیس نقل قول کردم)** اطمینان داشتم که دبس ترجیح می‌دهد تیرباران شود تا اینکه بر وضع جنایت‌بار فعلی و جنگ ارتجاعی صحنه بگذارد. دبس از دیدگاه پرولتری فقط يك چیز را مقدس و جنگ داخلی می‌دانست و آن جنگ برضد سرمایه‌داران و جنگ برای رهایی نوع بشر از زیر یوغ کار مزدوری بود.

از اینکه ویلسون، سردمدار میلیاردرهای امریکا و نوکر سرسپرده نهنگ‌های سرمایه‌دار، دبس را به‌زندان انداخته است، تعجبی نمی‌کنم - بگذارید بورژوازی نسبت به‌انترناسیونالیست‌های واقعی و نسبت به‌نمایندگان پرولتاریای انقلابی، وحشیانه رفتار کند. هر قدر آنان گستاخ‌تر و رفتارشان غیر انسانی‌تر باشد، روز پیروزی انقلاب پرولتاریائی نزدیکتر می‌شود.

ما را به‌خاطر ویرانی‌های ناشی از انقلاب سرزنش می‌کنند و مقصر می‌دانند. چه کسانی به‌ما تهمت می‌زنند؟ اینان همان انگلهای

* Eugene Debs

بورژوازی هستند. همان بورژوازی که در طول چهار سال جنگ امپریالیستی، تقریباً تمام فرهنگ اروپا را نابود کرده و اروپا را بسوی توحش و بیرحمی و قحطی سوق داده است. چنین بورژوازی اکنون مدعی است که با وجود این ویرانه‌ها، با وجود فرهنگ مثله شده، با وجود ویرانه‌ها و خرابی‌های حاصل از جنگ و مردمی که بر اثر آن خوی وحشی‌گری پیدا کرده‌اند، ما نباید دست به انقلاب بزنیم. برآستی که بورژوازی چقدر درستکار و انسانی است! نوکرانشان ما را به‌خاطر توسل به ترور متهم می‌سازند. آیا بورژوازی بریتانیا سال ۱۶۴۹ و بورژوازی فرانسه سال ۱۷۹۳ را فراموش کرده‌اند؟ هنگامی که بورژوازی به‌خاطر حفظ منافع خود بر ضد فئودالیسم، به ترور متوسل می‌شود، ترور امری عادلانه و قانونی است. اما هنگامی که کارگران و دهقانان فقیر به‌خود جرأت می‌دهند و از ترور بعنوان وسیله‌ای علیه بورژوازی استفاده می‌کنند، ترور امری مدهش و جنایت بار محسوب می‌شود. وقتی که آنان به‌منظور سلطه اقلیتی استثمارگر بر اقلیت استثمارگر دیگری ترور را به‌کار می‌برند، کاری منصفانه و قانونی است. ولی آنگاه که ترور به‌قصد برانداختن و اضمحلال هر اقلیت استثمارگری مورد استفاده قرار می‌گیرد تا منافع اکثریتی واقعاً وسیع چون پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، طبقه زحمتکش و دهقانان فقیر حفظ شود، ترور از دیدگاه آنان مدهش و جنایت‌بار است!

بورژوازی امپریالیستی بین‌المللی در جنگهای «خودشان» ده میلیون انسان را قتل عام کرده و بیست میلیون ناقص عضو برجای گذاشته است. جنگهایی با این هدف که معلوم شود آیا خون آشامان بریتانیا یا آلمان باید بر جهان فرمانروائی کنند یا نه.

اگر جنگ ما که جنگ مردم استثمار شده و فرودست برضد استثمارگران و فرادستان است، منتج به نیم یا یک میلیون تلفات در تمام کشورها می‌شود، بورژوازی چنین تلقی می‌کند که تلفات جنگهای خودشان عادلانه هستند، در حالیکه تلفات جنگهای مارا جنایت بار می‌داند.

پرولتاریا کاملاً چیزی متفاوت با این موضوع خواهد گفت.

اکنون در میان وحشت جنگ امپریالیستی، پرولتاریا برای رسیدن به زنده‌ترین و برجسته‌ترین نمونه از حقیقت به‌پیش می‌تازد. حقیقت بزرگی که ثمره آموزش تمام انقلاباتی است که از جانب بهترین آموزگاران‌شان، بنیادگذاران سوسیالیسم نوین، برای کارگران برجای گذارده می‌شود. این حقیقتی است که انقلاب در صورتی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد که مقاومت استثمارگران را درهم شکسته باشد. هنگامی که ما، کارگران و دهقانان رنجبر، قدرت حکومت را در دست گرفتیم، نخستین وظیفه ما درهم شکستن مقاومت استثمارگران است. ما از اینکه به‌چنین کاری دست زدیم، افتخار می‌کنیم. ما متأسفیم که اینکار را با ثبات قدم و قاطعیت کافی انجام نداده‌ایم.

ما از این موضوع که بورژوازی قطعاً در تمام کشورها در برابر انقلاب سوسیالیستی شدیداً مقاومت می‌ورزد و چنین مقاومتی همپای رشد انقلاب توسعه می‌یابد، آگاه هستیم. پرولتاریا این مقاومت را درهم خواهد کوبید و در طول مبارزه بر ضد استقامت بورژوازی، سرانجام بسوی کسب پیروزی و قدرت پیش خواهد رفت.

بگذارید مطبوعات فاسد بورژوازی در سراسر جهان درباره هر اشتباه انقلاب ما فریاد برآورند. ما از اشتباهاتمان مأیوس نمی‌شویم. مردم از اینکه انقلاب آغاز شده است، عابد و زاهد نگردیده‌اند.

طبقات رنجبری که قرن‌ها استثمار شده، ستم دیده و به‌اجبار در ورطه فقر، توحش و جهل نگهداشته شده بودند، نمی‌توانند از اشتباهات ببری بمانند، آنهم هنگامی که دست به انقلاب می‌زنند. من همانطوریکه مدتها قبل خاطرنشان کرده‌ام، لاشه جامعه بورژوازی نمی‌تواند در يك تابوت گذاشته شود و دفن گردد. * لاشه بورژوازی در میان ما در حال پوسیدن و تلاشی است. این لاشه هوای ما را آلوده و زندگی ما را مسموم می‌سازد. آنچه را که تازه، با طراوت، جوان و نیرومند است در لابلای هزاران رشته و زنجیر از چیزهای کهنه، محتضر و درحال تلاشی، گرفتار می‌گرداند.

درمقابل هر صد اشتباهی که ما مرتکب می‌شویم و بورژوازی و نوکرانشان از جمله منشویک‌ها و انقلابیون سوسیالیست راست خودمان، در تمام دنیا فریاد سر می‌دهند، ده هزار عمل بزرگ و قهرمانی از ما سر می‌زند. اعمالی بزرگتر و قهرمانانه‌تر که در میان فعالیت زندگی روزمره نواحی کارخانه‌ای یا روستاهای دوردست، صورت می‌گیرد. این اعمال، ساده و غیر برجسته هستند و مردمی که دست به چنین فعالیت‌هایی می‌زنند عادت نکرده‌اند (و البته فرصت هم ندارند) که موفقیت‌هایشان را بگوش مردم سراسر جهان برسانند.

اما اگر عکس این موضوع صادق بود - البته می‌دانم که چنین فرضی غلط است - و ما مرتکب ده هزار اشتباه می‌شدیم، با هر صد عمل درستی که انجام میدادیم، حتی در این مورد هم انقلاب ما بزرگ و شکست ناپذیر باقی خواهد ماند و بدین ترتیب بر تارک تاریخ جهان خواهد نشست. زیرا که برای نخستین بار، زحمتکش، نه گروهی اقلیت، نه فقط ثروتمندان و تحصیل کردگان، بلکه مردم واقعی یعنی اکثریت وسیع مردم خودشان در حال پی‌ریزی زندگی جدید می‌باشند. آنان با تجارب خودشان بیشترین مشکلات تشکیلات سوسیالیستی را حل می‌کنند.

هر اشتباهی که در جریان چنین عملی، در جریان واقعی‌ترین وجدی‌ترین فعالیت دهها میلیون از کارگران و دهقانان ساده زحمتکش به‌منظور شناخت تمام زندگیشان صورت می‌گیرد، هر یک از چنین اشتباهاتی در برابر موفقیت‌های «بی‌عیب» اقلیتی استشارگر، هزاران و میلیونها بار ارزشمندتر است. آنهم در برابر موفقیت‌هایی که هدف آن گول زدن و فریب مردم زحمتکش است. زیرا تنها از طریق چنین اشتباهاتی است که کارگران و دهقانان می‌آموزند که چگونه پایه‌های زندگی نوین خود را بنیاد نهند. می‌آموزند که کارهایشان را بدون سرمایه‌داران انجام دهند. تنها بدین طریق است که آنان راه خودشان را از میان هزاران مانع موجود، بسوی سوسیالیسم پیروز هموار می‌کنند.

اشتباهاتی که از دهقانان ما در جریان عمل انقلابیشان سر می‌زند این است که به یکباره، در يك شب، یعنی بیست و پنجم و بیست و ششم اکتبر ۱۹۱۷، مالکیت خصوصی زمین‌ها را کاملاً لغو کردند و اکنون، ماه به‌ماه، بر مشکلات صعب و دشوار فائق می‌آیند و اشتباهاتشان را اصلاح می‌کنند.* آنان از طریق عمل مشکل‌ترین وظایف خود را در سازماندهی شرایط نوین زندگی اقتصادی، در مبارزه با کولاک‌ها، تدارک زمین برای مردم زحمتکش (و نه برای ثروتمندان) و ایجاد دگرگونی و تغییر در نیل به کشاورزی گسترده، کمونیستی، به‌پیش می‌برند.

اشتباهاتی که در جریان عمل انقلابی از کارگران ما سر می‌زند این است که آنان پس از چند ماه تقریباً تمام کارخانه‌ها و مؤسسات بزرگ را ملی کردند و اکنون با کار سخت روزانه، وظایف جدید خود را در اداره تمام شعبه‌های صنعتی می‌آموزند و می‌کوشند تا آنچه را که ملی کرده‌اند، حفظ کنند. آنان می‌کوشند تا ثبات قدرتمند سستی و تنبلی را درهم کوبند و بر ذهنیت و خودپسندی خرده بورژوازی فائق آیند. آنان سنگ به‌سنگ در حال پی‌ریزی بنیادهای روابط نوین اجتماعی، انضباط نوین کار و برتری نوین اتحادیه‌های کارگری به‌همراه اعضایشان هستند.

در جریان عمل انقلابی از سوی شوراهای کارگری و دهقانی ما که مدت زمانی بسیار دور در سال ۱۹۰۵ بر اثر حرکت نیرومند توده‌های مردم بوجود آمده بود، اشتباهاتی سر می‌زند. شوراهای کارگران و دهقانان نمونه تازه‌ای از حکومت هستند، نمونه‌ای جدید و پر اهمیت از دموکراسی، شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا و وسیله‌ای برای اداره حکومت بدون بورژوازی ضمن اینکه بر ضد بورژوازی هم است. برای نخستین بار دموکراسی در اینجا در خدمت مردم، مردم زحمتکش می‌باشد و ثروتمندان بر این دموکراسی، همانطوریکه هنوز هم در جمهوری‌های بورژوائی حتی دموکراتیک‌ترین آنها وجود دارد،

* لنین گفته است: «آنکس که اشتباه نمی‌کند عاقل نیست. اما آنکس که اشتباه خود را بر طرف می‌سازد عاقل است.»

دسترسی ندارند. برای نخستین بار در حدود يك صد میلیون نفر از مردم می‌کوشند تا مشکلات و موانع اجرای دیکتاتوری پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را برطرف سازند. مشکلی که اگر حل نشود، سوسیالیسم را غیر عملی می‌سازد.

بگذارید که فضل‌فروشان یا مردمی که ذهنشان از جعلیات علاج‌ناپذیری چون حکومت بورژوا-دموکراتیک و پارلمانتاریسم انباشته شده است، در برابر شوراهای کارگران و دهقانان ما با حیرت سر تکان دهند. مثلاً بعلت نبودن انتخابات مستقیم. چنین مردمی چیزی را فراموش نکرده‌اند و در طول خیزش بزرگ سالهای ۱۸-۱۹۱۴ چیزی هم نیاموخته‌اند.

تلفیق دیکتاتوری پرولتاریا با دموکراسی نوین برای مردم زحمتکش، تلفیق جنگ داخلی با بیشترین حد تشریک مساعی مردم در مسائل سیاسی، تلفیقی است که نه می‌تواند در يك لحظه و به يك نوبت بوجود آید و نه با نمونه‌های منسوخ روش دموکراسی پارلمانتاریسم مناسب باشد. دورنمای جهانی جدید، جهان سوسیالیسم، در برابر چشمان ما به شکل جمهوری شوراها در حال نمودار شدن است. از اینکه این جهان حاضر و آماده بدست نیامده و مانند مینروا از سرژوپیتر بیرون نهجیده است، جای هیچگونه تعجبی نیست. (۸)

تأسیس حکومت بورژوا-دموکراتیک کهنه، از نظر ایجاد برابری فرمایشی و حقوق قانونی بسیار روشن و فصیح می‌باشد. اما تشکیل شوراهای پرولتاریائی و دهقانی ما، ریاکاری برابری فرمایشی را به دور می‌اندازد. هنگامی که جمهوری خواهان تاج و تخت سلطنت را واژگون ساختند، آنان از ایجاد برابری فرمایشی میان سلطنت خواهان و جمهوری خواهان ناراحت شدند. اما هنگامی که مسأله انقراض بورژوازی مطرح می‌شود، تنها خائنان یا ابلهان می‌توانند مدعی حق برابری فرمایشی برای بورژوازی باشند. وقتی که بهترین ساختمانها به بورژوازی تعلق دارد، «آزادی پارلمانی» برای کارگران و دهقانان

به پیشیزی نمی‌ارزد. شوراهای ما تمام ساختمانها را در شهرها و روستاها از چنگ ثروتمندان بیرون آورده، آنها را در اختیار خود گرفتند و تمام آنها را به کارگران و دهقانان برای تشکیل اتحادیه‌ها و انجمن‌های «خودشان» واگذار کرده‌اند. این است آزادی پارلمانی ما برای مردم زحمتکش! این بیانگر مفهوم و محتوی شوراهای ماست. بیانگر تأسیس نظام سوسیالیستی ما!

به همین جهت با آنکه ممکن است هنوز بدبختی‌هایی وجود داشته باشد، ما با قاطعیت تمام متقاعد شده‌ایم که برای ما مسأله‌ای نیست، زیرا که جمهوری شوراهای ما شکست ناپذیر است.

جمهوری شوراهای ما شکست ناپذیر است، زیرا هر ضربه‌ای که امپریالیسم جنون‌زده، هر شکستی که بورژوازی بین‌المللی بر ما وارد می‌سازد، باعث می‌شود که کارگران و دهقانان ما بیشتر و بیشتر به مبارزه پردازند. سبب می‌شود که آنان به بیشترین اندازه درس فداکاری را بیاموزند، آنان را چون پولاد آبدیده می‌سازد و موجب حماسه‌های قهرمانی عظیمی می‌گردد.

رفقای کارگر آمریکائی، ما می‌دانیم که احتمالاً بزودی از جانب شما به ما کمکی نخواهد شد. زیرا که انقلاب در کشورهای مختلف در شکل‌های متفاوت با فراز و نشیب‌های مختلف به پیش می‌رود. (و البته طور دیگری نمی‌تواند باشد.) ما می‌دانیم که اگرچه انقلاب پرولتاریای اروپا هم اخیراً بسرعت نضج گرفته است، با اینوصف احتمال به‌ثمر رسیدن آن در چند هفته آینده بسیار ضعیف می‌باشد.

ما با قاطعیت تمام به انقلاب جهانی امیدوار هستیم. اما این بدان معنا نیست که ما چون احمق‌هایی هستیم که به‌زمان معین فرارسیدن قطعی انقلاب چشم دوخته باشیم. ما دو انقلاب بزرگ را در کشور خودمان دیده‌ایم: انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ و می‌دانیم که انقلاب را بر روی سینی یا با انعقاد موافقت‌نامه تقدیم کسی نمی‌کنند. ما می‌دانیم این شرایط بود که سبب شد گروه‌های کارگران سوسیالیست روسی ما قدم به جلو بردارند، نه سنجایا و شایستگی‌های ما. و این بدلیل

عقب‌ماندگی استثنائی روسیه بوده است. هم چنین قبل از آنکه انقلاب جهانی آغاز گردد و دامنه بگیرد، ممکن است که برخی از انقلابات جداگانه با شکست مواجه شوند.

با وجود این، ما جداً متقاعد شدیم که شکست ناپذیر هستیم، زیرا که جوهر واصل بشریت با کشتارهای امپریالیستی نابود نخواهد شد. بشریت آنرا مغلوب خواهد ساخت. نخستین کشوری هم که زنجیرهای محکوم جنگ امپریالیستی را از هم گسیخت، کشور ما بود. ما در مبارزه برای از هم پاشیدن این زنجیرها تلفات بسیار زیادی را متحمل شدیم. اما سرانجام آنها را درهم شکستیم. ما از تابعیت امپریالیستی آزاد هستیم، ما درفش مبارزه برای انقراض امپریالیسم را برافراشته‌ایم تا در سراسر جهان آنرا نظاره کنند.

مثل آنست که ما اکنون در قلعه‌ای محاصره هستیم و در انتظاریم تا گروه‌های دیگری از انقلاب سوسیالیستی جهانی به‌یاری ما برخیزند. چنین گروه‌هایی وجود دارند و تعدادشان بیشتر از ماست. هر قدر بی‌عدالتی‌ها و نامردمی‌های امپریالیسم ادامه می‌یابد، آنان نیز نضج می‌گیرند، رشد می‌یابند و هر چه بیشتر و بیشتر بالنده می‌گردند.

کارگران در حال رها شدن از زیر یوغ خائنان سوسیالیست خود، چون گمپرزها (۱۰)، هندرسون‌ها (۱۰)، رنودل‌ها (۱۱)، شیدمان‌ها (۱۲)، و رنرها (۱۳) هستند. کارگران به‌آهستگی اما مطمئناً اصول کمونیسم و تاکتیک‌های بلشویک‌ها را می‌پذیرند و بسوی پرپائی انقلاب پرولتاریائی در حرکت هستند. انقلابی که به‌تنهایی قادر است فرهنگ و بشریت محتضر را نجات بخشد.

خلاصه کلام اینکه ما شکست ناپذیر هستیم، زیرا که انقلاب جهانی پرولتاریائی شکست ناپذیر است.

بیستم اوت سال ۱۹۱۸ - ن. لنین

توضیحات

توضیحاتی که با نشانه ستاره مشخص گردیدند از یادداشت‌هایی که بر آثار مختلف لنین نوشته شد تهیه و ترجمه گردیده است. از ذکر نام کتاب‌ها در اینجا خودداری گردید.

*۱. در سال ۱۸۹۸ امپریالیست‌های آمریکا، به بهانه «کمک» به مردم فیلیپین که در سال ۱۸۹۶ بر علیه استثمارگران اسپانیایی دست به قیام زده بودند و استقلال جمهوری فیلیپین را اعلام داشتند، به اسپانیا اعلام جنگ داده، نیروهای خود را در فیلیپین پیاده کردند. اسپانیای شکست خورده، فیلیپین را به آمریکا تسلیم نمود. در فوریه ۱۸۹۹، امپریالیست‌های آمریکا بر علیه جمهوری فیلیپین به عملیات نظامی پرداختند و در سال ۱۹۰۱ استقامت مردم این کشور را درهم شکستند. بدین ترتیب فیلیپین مستعمره آمریکا گردید.

*۲. دومین کنگره نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان سراسر روسیه که در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ در پتروگراد تشکیل شد اعلام کرد که دولت موقت بورژوازی درهم شکسته شد و شوراهای قدرت را در دست گرفته‌اند. سخنان لنین درباره صلح در این کنگره قرائت و ضمن آن فرمان لنین درباره صلح به تمام کشورهای متخاصم و دولت‌هایشان پیشنهاد گردید و از آنان خواسته شد تا هرچه سریعتر درباره صلحی عادلانه و دموکراتیک بدون هیچگونه شرایط الحاقی مانند اشغال کشورهای خارجی و الحاق اجباری آنها یا پرداخت غرامت، به مذاکره پردازند. هیچیک از دولت‌های امپریالیست که در جنگ شرکت داشتند به این دعوت دولت شوروی پاسخ مثبت ندادند. در نتیجه جنگ امپریالیستی همچنان ادامه یافت.

*۳. قرار داد صلح برست : این قرار داد در سوم مارس ۱۹۱۸ در برست لیتوفسک Brest-Litovsk بین دولت روسیه و آلمان امپریالیستی و متحدانش مانند اتریش - مجارستان، بلغارستان و ترکیه منعقد گردید و به موجب آن شرایط فوق‌العاده سنگینی بر حکومت جوان پس از انقلاب روسیه تحمیل شد. دولت روسیه مجبور شد که این قرارداد را امضاء کند، زیرا که پس از درهم شکسته شدن ارتش تزاری، ارتش سرخ در حال شکل گرفتن بود. البته قرارداد مزبور سبب شد که دولت روسیه مهلت کافی بدست آورد و برای مدت زمانی از دخالت در جنگ برکنار بماند. بدین ترتیب نیروهای روسیه توانستند در این مدت بورژوازی ضد انقلاب و مداخله‌گران را در جنگ داخلی که مدت کوتاهی پس از آن شروع شده بود، درهم کوبند. پس از انقلاب آلمان در نوامبر ۱۹۱۸، قرارداد صلح برست لغو گردید.

*. لنین این جمله را از دوره آثار چرنیشفسکی کتاب هنری چارلز کاری Carey H.Ch. از «نامه‌هایی به رئیس جمهور درباره سیاست خارجی و داخلی اتحادیه‌ها و اثرات آن» نقل می‌کند. اصل جمله چنین است: «راه تاریخ مانند نوسکی پروسپکت Nevsky Prospekt سنگفرش نشده است. این راه از کشتزارها می‌گذرد، پرغبار و گل‌آلود است و از باتلاق‌ها و جنگل‌های انبوه عبور می‌کند. کسی که احتیاط کند تا غبار این راه بر لباسش ننشیند یا کفش‌هایش گل‌آلوده نگردد، نباید خود را در فعالیت‌های اجتماعی درگیر کند.» (نوسکی Nevsky «نوا Neva = رودخانه نوا» و پروسپکت Prospekt به معنی خیابان است. نوسکی پروسپکت یا خیابان نوسکی نام خیابانی است در شهر لنین‌گراد که از خیابانهای مرکزی است و از دو طرف به رودخانه نوا متصل و مربوط می‌شود.)

*۵. کرنسکی: آleksandr فیود و روویچ کرنسکی Fyodorovich Kerensky Alexander (۱۸۸۱-۱۹۷۰) یکی از انقلابیون سوسیالیست روسیه و سوسیال-شوینیسست متعصب آن سرزمین در طول جنگ امپریالیستی جهانی بود. او پس از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ و زیر دادگستری شد. مدتی هم تصدی وزارت جنگ و نیروی دریایی را بر عهده داشت. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ با دولت روسیه به مبارزه پرداخت و سپس در سال ۱۹۱۸ به خارج از کشور گریخت. استالین نیز چندین بار از او نام برده است.

۶. آدم درون غلاف» یا «آدم توی غلاف» قهرمان یکی از داستانهای چخوف با همین نام می‌باشد. این اصطلاح به افراد عامی کوتاه فکری که از هرگونه نوآوری و ابتکاری وحشت دارند، دلالت می‌کند. (مراجعه شود به صفحات ۲۵۵ و ۶۶۲ مجموعه آثار و مقالات لنین، ترجمه محمدپور هرمزان و بخش توضیحات آن)

۷. Appeal to Reason (التماس به عقل) نام روزنامه سوسیالیستی آمریکا که در سال ۱۸۹۵ در شهر ژرارد از ایالت کانزاس تأسیس شد. این روزنامه اصول سوسیالیستی را تبلیغ می‌کرد و در میان کارگران از محبوبیت فوق‌العاده زیادی برخوردار بود. در طول جنگ جهانی این روزنامه سیاستی انترناسیونالیستی را در پیش گرفت. مقاله دس در تاریخ یازدهم سپتامبر ۱۹۱۵ در این روزنامه چاپ شد. عنوان آن که لنین به احتمال بسیار زیاد از حافظه خود نقل می‌کند، «هنگامی که من مبارزه خواهم کرد» بود.

۸. مینرو Minerve (مینروا Minerva) - ربه النوعی رومی است که با آتنا یونانی تطبیق می‌شود. او یکی از خدایان سه‌گانه که به کاپیتولین Capitoline معروف است، محسوب می‌شد و با ژوپیتر و ژونون در یک مقام قرار گرفت. مینرو را با آتنا Athena در اساطیر یونان برابر دانستند. در اساطیر چیزی در این مورد که مینرو از سرژنوس بیرون جهیده، وجود ندارد. اما در مورد آتنا چنین است. آتنا دختر ژنوس و متیس می‌باشد که: «به محض تولد، بوسیله ژنوس بلعیده شد، چون اورانوس و گایا

۲۴ نامه به کارگران امریکا

به زئوس خبر داده بودند که پس از تولد این دختر، پسری از متیس بدنیا خواهد آمد که امپراطوری آسمان را از پدر خواهد گرفت. ولی هنگامی که زمان آزادی فرا رسید، زئوس به هفائستوس دستور داد که فرق زئوس را با ضربه تبری بشکافد و باین ترتیب دختری که کاملاً مسلح بود از سر زئوس بیرون جست. این دختر آتنا بود.»

برای توضیحات بیشتر به صفحه ۱۲۲ (جلد اول) و صفحه ۵۸۴ (جلد دوم) از فرهنگ اساطیر یونان و رم اثر پیرگریمال ترجمه دکتر احمد بهمنش مراجعه کنید.

*۹. گمپرز: ساموئل گمپرز Samuel Gompers (۱۸۵۰-۱۹۲۴) رهبر جنبش تردیونیونی (اتحادیه کارگری) امریکا. او یکی از بنیادگذاران اتحادیه کارگران امریکا (A. F. I.) بود که ریاست دائمی آنرا از سال ۱۸۹۵ بر عهده داشت. او از همکاری با سرمایه‌داران حمایت می‌کرد و از مخالفان مبارزه انقلابی طبقه کارگر بود. در طول جنگ امپریالیستی جهانی در جرگه سوسیال - شوونیست‌ها قرار گرفت. او از دشمنان انقلاب سوسیالیستی اکبر و دولت روسیه بود.

*۱۰. هندرسون: آرتور هندرسون Arthur Henderson (۱۸۶۳-۱۹۳۵) رهبر حزب کار و جنبش تردیونیونی (اتحادیه کارگری) انگلستان بود. در طول جنگ جهانی اول به یک سوسیال - شوونیست تبدیل گردید. پس از انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ به روسیه آمد و ادامه جنگ را دامن میزد. او چندین بار در کابینه دولت بریتانیا دارای مقام بود.

*۱۱. رنودل: پیرنودل Pierre Renaudel (۱۸۷۱-۱۹۳۵) یکی از رهبران اصلاح طلب (رفرمیست) حزب سوسیالیست فرانسه بود. در سال ۱۹۳۳ از حزب سوسیالیستی فرانسه اخراج گردید.

*۱۲. شیدمان: فیلیپ شیدمان Philipp Scheidemann (۱۸۶۵-۱۹۳۹) یکی از رهبران افراطی راست گرا و جناح اپورتونیست حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. در اثنای انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ در آلمان، او یکی از اعضای به اصطلاح انجمن نمایندگان خلق بود. فعالیت‌های این انجمن بر اساس حفظ منافع بورژوازی ضد انقلاب قرار داشت. او از فوریه تا ژوئن ۱۹۱۹ رئیس دولت مؤتلفه جمهوری وایمار آلمان بود. در سالهای ۱۹۱۸-۲۱ یکی از کسانی بود که مسئولیت فرونشاندن جنبش کارگری آلمان را بر عهده گرفت. بعداً از فعالیت‌های سیاسی خود را کنار کشید.

*۱۳. رنر: کارل رنر Karl Renner (۱۸۷۰-۱۹۵۰) یکی از سیاستمداران اتریشی و رهبر و تئوریسین سوسیال - دموکرات جناح راست اتریش بود و در طول جنگ امپریالیستی جهانی اول سوسیال - شوونیست گردید. در سالهای ۱۹۱۹-۲۰ صدراعظم اتریش بود و از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ مقام ریاست جمهوری اتریش را بر عهده داشت.